

ناله ای که زین به یار می آید تا خداوند را شکر بخشد و دعا بخواند و از او بخواهد که...

شکستنی و در راه پاره پاره می آید تا در راه پاره پاره می آید تا در راه پاره پاره می آید...

در این پژوهش، با بررسی متون کهن فارسی، به بررسی اسفندیار در شاهنامه پرداخته می شود...

از این جهت، در این مقاله به بررسی اسفندیار در شاهنامه و جایگاه او در فرهنگ ایرانی...

در این مقاله، به بررسی اسفندیار در شاهنامه و جایگاه او در فرهنگ ایرانی...

اسفندیار در شاهنامه، به عنوان یکی از پهلوانان کهن ایران، جایگاه ویژه ای دارد...

اسفندیار در برزخ

ابوالفضل خطیبی

در این مقاله، به بررسی اسفندیار در شاهنامه و جایگاه او در فرهنگ ایرانی...

اسفندیار در شاهنامه، به عنوان یکی از پهلوانان کهن ایران، جایگاه ویژه ای دارد...

چکیده

در این مقاله کوشش شده است به این پرسش مهم درباره زندگی و کرده های

اسفندیار پاسخ داده شود که چرا این شاهزاده پهلوان مجاهد در اوستا و متون

فارسی میانه به برزخ میان مجاهدت و جاه طلبی در شاهنامه غلتیده است.

نگارنده با نقد و بررسی همه روایات منابع کهن درباره اسفندیار، از اوستا و متون

فارسی میانه گرفته تا متون ادبی و تاریخی دوره اسلامی به ویژه شاهنامه و نیز با

بررسی و ارزیابی مهم ترین نظریاتی که تاکنون درباره این شخصیت از سوی

محققان ارائه شده، به این نتیجه رسیده است که آغاز دگرگونی شگفت انگیز

سیمای اسفندیار به زمانی بازمی گردد که روایات پهلوانی سکاها با روایات

رسمی شاهان ایران تلفیق یافته است. طی این فرایند، قداست و محبوبیت

برخی شاهان و شاهزادگان کیانی، از جمله اسفندیار، تنزل یافته است تا راه برای

بروز هنرنمایی های پهلوانان سکاها به ویژه نماینده شاخص و پهلوان محبوب

آنان، یعنی رستم، هموار شود.

تمهید

اسفندیار در حماسه ملی، پهلوانی است بی‌همتا؛ نه از آن رو که دلیرترین پهلوانان است و ضرباهنگ حماسه فارسی از چکاچک شمشیرهای او گوشنواز می‌شود، بلکه بدان سبب که این پهلوان حتی در اوج جاه‌طلبی و فرمانبرداری کورکورانه از گشتاسپ و حق‌ناشناسی در برابر پهلوانی چون رستم، وقتی دست سرنوشت او را به سوی نبرد با رستم رهنمون می‌کند، دل خواننده حماسه را به درد می‌آورد. سخن بر سر این نیست که حق با رستم بوده است یا اسفندیار؛ خواننده شاهنامه از آن رو بر شاهزاده جوان دل می‌سوزاند و از مرگ او اندوهگین می‌شود که پیشتر دلاوری‌های وی را در برابر دشمنان ایران‌شهر و مجاهدت‌های او را در راه گسترش دین بهی خواننده است و در پایان راه می‌بیند که همو به جنگ پهلوانی می‌رود که بارها پشت دشمنان این مرز و بوم را به خاک مالیده است. خواننده، حتی با این‌که از پیش بر کشته شدن اسفندیار آگاهی دارد، ناباورانه داستان را ادامه می‌دهد تا شاید تقدیر بگردد و شاهزاده جوان از دام مرگ بَرهد. جنگ اسفندیار با رستم حکایت از دردی کهنه دارد، به قدمت تاریخ ایران. روایتی است از جنگ خانمان‌سوز داخلی. پهلوانان همواره پیروز در نبردهای گوناگون با دشمنان ایران، اینک روبه‌روی هم صف‌آراسته‌اند که پیروزی هر یک عین شکست است و شکست هر یک خانمان‌بربادده. سرانجام هم یکی کشته می‌شود و دیگری شوربختی به‌نصیب می‌برد و عذابی دردناک.

در شاهنامه فردوسی، شخصیت و سیمای اسفندیار، همان نیست که در اوستا و متون دینی دوره میانه به‌نمایش درآمده است. در منابع اخیر، او پهلوان مجاهدی است که پرونده زندگی‌اش از هرگونه شائبه‌ای تهی است؛ اما وی در شاهنامه در برزخ میان مجاهدت و پهلوانی از یک سو و جاه‌طلبی و حق‌ناشناسی از سوی دیگر گرفتار شده است.

هدف ما در این جستار، نشان‌دادن سیمای واقعی اسفندیار در متون مختلف و سپس

بیان چگونگی غلبیدن وی به زندگی برزخی در شاهنامه است.

سخنی درباره منابع

منابع مربوط به زندگانی و ماجراهای اسفندیار را به دو دسته می‌توان تقسیم کرد:

الف - اوستا و متون فارسی میانه: در اوستا اخبار اندکی درباره اسفندیار نقل شده است؛ ولی در برخی متون فارسی میانه، آگاهی‌های ارزشمندی از کرده‌های او وجود دارد. مهم‌ترین آنها کتاب یادگار زریران (ماهیاری نوایی ۱۳۴۶) است که پیشینه آن به دوره پارتی می‌رسد. دو متن دیگر پهلوی به نام‌های شکند گمانیگ و زار و وجر گرد دینی (۱)، حاوی روایاتی است از برخی مجاهدت‌ها و چگونگی رویینه‌تنی اسفندیار. منظومه درخت آسوریک (۲) و رساله کوتاه شهرسنانهای ایران (۳)، از دیگر منابع پهلوی هستند که در آنها به نام اسفندیار اشاره شده است. همچنین در دو متن پازندی (آوانویسی متن پهلوی به خط اوستایی) توبه‌نامه ایرانی و آخرین بزرگان (آنتیا ۱۹۰۹: ۸۶-۸۵ و ۱۳۴) نیز به نام اسفندیار برمی‌خوریم. در متن اولی، از دین‌آوری او سخن رفته و در متن دومی، ویژگی‌های بارز وی بر شمرده شده است. افزون بر اینها، برخی منابع متقدم اسلامی نیز از شماری آثار پهلوی نام برده‌اند که ماجراهای اسفندیار را دربر داشته، ولی اینک نه اصل پهلوی آن آثار باقی مانده است، نه ترجمه عربی آنها. با این همه، آگاهی‌هایی که گاه منابع اسلامی از محتوای این کتاب‌ها به دست می‌دهند، می‌تواند برای بررسی ماجراهای اسفندیار مفید باشد. این کتاب‌ها عبارت‌اند از:

۱. بنکش (?): مسعودی (۱۸۹۴ م. : ۴۳) (۴) - مورخ معروف دوره اسلامی - ضمن سخن از جنگ ایرانیان و ترکان (تورانیان)، به این کتاب اشاره کرده است که به گفته او همه مطالب آن به جنگ‌ها و ماجراهای اسفندیار از جمله فتح رویین‌دژ به دست این شاهزاده - پهلوان کبانی اختصاص یافته بود.

۲. سکسیکین (?): به روایت مسعودی (۵) (۱۹۱۷ م. : ج ۲، ص ۱۱۸)، این کتاب نزد

ایرانیان اهمیت و شهرت بسیار داشته و از جمله مطالب آن عبارت بوده است از: اخبار رستم و اسفندیار و قتل اسفندیار به دست رستم و قتل رستم به دست بهمن، پسر اسفندیار.

به گفته مسعودی، هر دو کتاب بالا، به قلم ابن مقفع - نویسنده و مترجم نامدار ایرانی (مقتول: ۱۴۲ هـ.ق.) - از پهلوی به عربی ترجمه شده بود.

۳. سیره اسفندیار: جاخط در رسائل خویش، (جاخط ۱۳۸۴ هـ.ق. / ۱۹۶۵ م. ج ۲، ص ۴۰۸، روایتی از ترجمه عربی این کتاب پهلوی (در باره میهن دوستی این شاهزاده) نقل کرده است.

۴. داستان جنگ رستم و اسفندیار: به روایت ابن ندیم (۱۸۷۲: ۳۰۵)، این کتاب فقط مشتمل بوده است بر شرح نبرد این دو پهلوان نامدار که به قلم جبلة بن سالم به عربی برگردانده شده بود.

۵. به روایت ابن هشام (۱۳۵۵ هـ.ق. ج ۱، ص ۳۲۱)، در آغاز رسالت حضرت رسول (ص)، یکی از اهالی مکه به نام نضر بن حارث آنچه را که در سرزمین فرات درباره رستم و اسفندیار شنیده بود، در مکه برای مردم حکایت می کرد و اهالی مکه از شنیدن این داستان لذت می بردند. این داستان شاید همان کتاب پهلوی داستان جنگ رستم و اسفندیار (شماره ۴) باشد که جبلة بن سالم به عربی ترجمه کرده بود (ذبیح الله صفا ۱۳۶۳ ش. : ۴۵).

ب - منابع عربی و فارسی: بی گمان مهم ترین این منابع، شاهنامه فردوسی (چاپ مسکو ۱۹۶۰-۱۹۹۷ م.) است که شرح مفصل از کرده های اسفندیار را به دست داده است. خلاصه ای از اخبار شاهنامه، گذشته از تفاوت هایی در جزئیات ماجراها، در کتاب عربی غرر اخبار ملوک القرس و سیرهم (یا تاریخ غرر السیر) منسوب به ثعالبی (تألیف پیش از ۴۱۲ هـ.ق.) نیز آمده است (ثعالبی ۱۹۰۰ م.). شباهت مطالب مندرج در این دو کتاب - از جمله ماجراهای اسفندیار - که تقریباً در یک دوره سروده یا نوشته شده اند، حاکی از

آن است که مأخذ هر دو کتاب یکی و آن هم شاهنامهٔ منثور ابومنصوری بوده که در ۳۴۶ هـ.ق. به فرمان ابومنصور محمد بن عبد الرزاق - سپهسالار خراسان - فراهم آمده است. ولی دقیقاً دانسته نیست که اخبار مربوط به اسفندیار در شاهنامهٔ ابومنصوری از روی کدام یک از آثار پهلوی که پیشتر ذکر شد، تدوین شده بود (۶).

تاریخ بزرگ محمد بن جریر طبری، مرسوم به تاریخ الرسول والملوک (طبری ۱۹۰۱-۱۸۹۰ م.) از دیگر منابعی است که اخباری از کرده‌های اسفندیار نقل کرده است. این گزارش، به اخبار شاهنامه و غرر اخبار ثعالبی بسیار نزدیک است؛ ولی روایت مهم طبری دربارهٔ کشته شدن رستم به دست بهمن، پسر اسفندیار، نشان می‌دهد که مأخذ طبری با مأخذ دو کتاب یادشده - که بنابر آنها رستم به نیرنگ نابرداری خود شغاد کشته شده - متفاوت و به کتاب مفقود بنکش (؟) نزدیک بوده است. اخبار مروج الذهب مسعودی دربارهٔ اسفندیار، به تاریخ طبری نزدیک است؛ اما در اخبار الطوال دینوری (دینوری ۱۹۶۰ م.: ۲۶-۲۵) و کتاب مجهول المؤلف نه‌ایة الارب فی اخبار الفرس والعرب (محمد تقی دانش‌پژوه ۱۳۷۵ ش.: ۸۵-۸۲)، روایت منحصر به فردی دربارهٔ علل و انگیزه‌های جنگ رستم و اسفندیار نقل شده است. راوی ابن روایت در نه‌ایة الارب، به تصریح، ابن مقفع است.

یکی دیگر از آثار فارسی دربارهٔ اسفندیار، کتاب باز هم مجهول المؤلف مجمل التواریخ والقصص (تألیف: سدهٔ ششم هـ.ق.) است (ملک الشعراء بهار ۱۳۱۸ ش.) که البته بیشتر مطالب خود را از شاهنامهٔ فردوسی برگرفته است؛ ولی در این کتاب، روایتی دربارهٔ راز روینته‌تنی اسفندیار نقل شده است که در منابع دیگر دیده نمی‌شود. منظومهٔ فارسی زراتشت‌نامه (۷) (محمد دبیرسیاقی ۱۳۴۸ ش.) از دیگر منابع ما دربارهٔ اسفندیار است که هر چند در مقایسه با آثار یادشده در بالا متأخر است، از منابع کهن پهلوی سود جسته است.

سیمای اسفندیار در اوستا و متون فارسی میانه

صورت اوستایی نام اسفندیار، سپنتوداته (Spəntō-dāta)، از دو جزء Spəntō به معنی «مقدس» و dāta به معنی «آفریده» تشکیل شده و در کل به معنی «آفریده مقدس» است (بارتلمه ۱۹۶۱: ۱۶۲۶). این نام در پهلوی به صورت‌های سپندیات (Spandyāt)، سپنددات (Spēnddāt) و سپندیان (Spandyān) ضبط شده است. در فروردین‌یشت و یشتاسپ‌یشت، فروشی اسفندیار در کنار برخی دیگر از شاهزادگان کیانی مانند زریر، فرشیدورد و گرزم ستوده شده و از آنان با لقب تَخْم (تَهم، دلیس) امتیاز یافته است (فروردین‌یشت، بند ۱۰۳؛ دینتاسپ‌یشت، بند ۲۵). ولی شرح دلاوری‌های اسفندیار را نه در اوستا، بلکه در متون فارسی میانه و سپس در شاهنامه می‌توان بازجست. به روایت بُندهش (۱۸) (مهرداد بهار ۱۳۶۹ ش. بخش ۲۰، بند ۲۳۳)، اسفندیار، پسر گشتاسپ است و از او سه پسر به نام‌های وُهومَن، آذرتَریش و مِهَرتریش در وجود آمدند. در برخی متون پهلوی، جایی که از معجزه‌های زردشت در آغاز رسالت او گفتگو می‌شود، از اسفندیار نیز سخن می‌رود. به روایت و جَرکرد دینی (بند ۱۷) (آموزگار-تفضلی ۱۳۷۰ ش. : ۱۶۶)، هنگامی که زردشت به رسالت تزد گشتاسپ آمد، با خود سه چیز داشت: ۲۱ نَسک اوستا، آتش بُرزین مهر، و شاخه سروی. آتش را در دستان گشتاسپ، جاماسپ و اسفندیار نهاد؛ ولی آتش دستان ایشان را نسوزاند. در موضعی دیگر از همین متن پهلوی (بند ۱۹، نک: آموزگار-تفضلی ۱۳۷۰ ش. : همانجا؛ زراتشت‌نامه: ص ۷۷، بیت ۱۷۷) آمده است که گشتاسپ برای آزمایش معجزه پیامبری زردشت، پس از اقرار به دین، چهار چیز آرزو کرد: دانستن جای خود در جهان مینوی، آشکار شدن همه دانش‌ها بر او، روئین‌تنی و جاودانگی. اما زردشت فقط اولی را به گشتاسپ داد و بقیه را به نزدیکان وی؛ که از آن میان، دانه‌ای آثار به اسفندیار رسید و روئین‌تن شد. درباره روئین‌تنی اسفندیار، روایات دیگری نیز نقل شده است. به روایت شاهنامه فردوسی (چاپ مسکو ۱۹۷۱-۱۹۶۰ م. : ج ۶، ص ۱۷۹، بیت‌های ۲۱۹-۲۱۷)، زردشت، زنجیری به بازوی اسفندیار بست تا از «بِد روزگار»

ایمن شود: (۱۰۰) (۱۰۱) (۱۰۲) (۱۰۳) (۱۰۴) (۱۰۵) (۱۰۶) (۱۰۷) (۱۰۸) (۱۰۹) (۱۱۰) (۱۱۱) (۱۱۲) (۱۱۳) (۱۱۴) (۱۱۵) (۱۱۶) (۱۱۷) (۱۱۸) (۱۱۹) (۱۲۰) (۱۲۱) (۱۲۲) (۱۲۳) (۱۲۴) (۱۲۵) (۱۲۶) (۱۲۷) (۱۲۸) (۱۲۹) (۱۳۰) (۱۳۱) (۱۳۲) (۱۳۳) (۱۳۴) (۱۳۵) (۱۳۶) (۱۳۷) (۱۳۸) (۱۳۹) (۱۴۰) (۱۴۱) (۱۴۲) (۱۴۳) (۱۴۴) (۱۴۵) (۱۴۶) (۱۴۷) (۱۴۸) (۱۴۹) (۱۵۰) (۱۵۱) (۱۵۲) (۱۵۳) (۱۵۴) (۱۵۵) (۱۵۶) (۱۵۷) (۱۵۸) (۱۵۹) (۱۶۰) (۱۶۱) (۱۶۲) (۱۶۳) (۱۶۴) (۱۶۵) (۱۶۶) (۱۶۷) (۱۶۸) (۱۶۹) (۱۷۰) (۱۷۱) (۱۷۲) (۱۷۳) (۱۷۴) (۱۷۵) (۱۷۶) (۱۷۷) (۱۷۸) (۱۷۹) (۱۸۰) (۱۸۱) (۱۸۲) (۱۸۳) (۱۸۴) (۱۸۵) (۱۸۶) (۱۸۷) (۱۸۸) (۱۸۹) (۱۹۰) (۱۹۱) (۱۹۲) (۱۹۳) (۱۹۴) (۱۹۵) (۱۹۶) (۱۹۷) (۱۹۸) (۱۹۹) (۲۰۰) (۲۰۱) (۲۰۲) (۲۰۳) (۲۰۴) (۲۰۵) (۲۰۶) (۲۰۷) (۲۰۸) (۲۰۹) (۲۱۰) (۲۱۱) (۲۱۲) (۲۱۳) (۲۱۴) (۲۱۵) (۲۱۶) (۲۱۷) (۲۱۸) (۲۱۹) (۲۲۰) (۲۲۱) (۲۲۲) (۲۲۳) (۲۲۴) (۲۲۵) (۲۲۶) (۲۲۷) (۲۲۸) (۲۲۹) (۲۳۰) (۲۳۱) (۲۳۲) (۲۳۳) (۲۳۴) (۲۳۵) (۲۳۶) (۲۳۷) (۲۳۸) (۲۳۹) (۲۴۰) (۲۴۱) (۲۴۲) (۲۴۳) (۲۴۴) (۲۴۵) (۲۴۶) (۲۴۷) (۲۴۸) (۲۴۹) (۲۵۰) (۲۵۱) (۲۵۲) (۲۵۳) (۲۵۴) (۲۵۵) (۲۵۶) (۲۵۷) (۲۵۸) (۲۵۹) (۲۶۰) (۲۶۱) (۲۶۲) (۲۶۳) (۲۶۴) (۲۶۵) (۲۶۶) (۲۶۷) (۲۶۸) (۲۶۹) (۲۷۰) (۲۷۱) (۲۷۲) (۲۷۳) (۲۷۴) (۲۷۵) (۲۷۶) (۲۷۷) (۲۷۸) (۲۷۹) (۲۸۰) (۲۸۱) (۲۸۲) (۲۸۳) (۲۸۴) (۲۸۵) (۲۸۶) (۲۸۷) (۲۸۸) (۲۸۹) (۲۹۰) (۲۹۱) (۲۹۲) (۲۹۳) (۲۹۴) (۲۹۵) (۲۹۶) (۲۹۷) (۲۹۸) (۲۹۹) (۳۰۰) (۳۰۱) (۳۰۲) (۳۰۳) (۳۰۴) (۳۰۵) (۳۰۶) (۳۰۷) (۳۰۸) (۳۰۹) (۳۱۰) (۳۱۱) (۳۱۲) (۳۱۳) (۳۱۴) (۳۱۵) (۳۱۶) (۳۱۷) (۳۱۸) (۳۱۹) (۳۲۰) (۳۲۱) (۳۲۲) (۳۲۳) (۳۲۴) (۳۲۵) (۳۲۶) (۳۲۷) (۳۲۸) (۳۲۹) (۳۳۰) (۳۳۱) (۳۳۲) (۳۳۳) (۳۳۴) (۳۳۵) (۳۳۶) (۳۳۷) (۳۳۸) (۳۳۹) (۳۴۰) (۳۴۱) (۳۴۲) (۳۴۳) (۳۴۴) (۳۴۵) (۳۴۶) (۳۴۷) (۳۴۸) (۳۴۹) (۳۵۰) (۳۵۱) (۳۵۲) (۳۵۳) (۳۵۴) (۳۵۵) (۳۵۶) (۳۵۷) (۳۵۸) (۳۵۹) (۳۶۰) (۳۶۱) (۳۶۲) (۳۶۳) (۳۶۴) (۳۶۵) (۳۶۶) (۳۶۷) (۳۶۸) (۳۶۹) (۳۷۰) (۳۷۱) (۳۷۲) (۳۷۳) (۳۷۴) (۳۷۵) (۳۷۶) (۳۷۷) (۳۷۸) (۳۷۹) (۳۸۰) (۳۸۱) (۳۸۲) (۳۸۳) (۳۸۴) (۳۸۵) (۳۸۶) (۳۸۷) (۳۸۸) (۳۸۹) (۳۹۰) (۳۹۱) (۳۹۲) (۳۹۳) (۳۹۴) (۳۹۵) (۳۹۶) (۳۹۷) (۳۹۸) (۳۹۹) (۴۰۰) (۴۰۱) (۴۰۲) (۴۰۳) (۴۰۴) (۴۰۵) (۴۰۶) (۴۰۷) (۴۰۸) (۴۰۹) (۴۱۰) (۴۱۱) (۴۱۲) (۴۱۳) (۴۱۴) (۴۱۵) (۴۱۶) (۴۱۷) (۴۱۸) (۴۱۹) (۴۲۰) (۴۲۱) (۴۲۲) (۴۲۳) (۴۲۴) (۴۲۵) (۴۲۶) (۴۲۷) (۴۲۸) (۴۲۹) (۴۳۰) (۴۳۱) (۴۳۲) (۴۳۳) (۴۳۴) (۴۳۵) (۴۳۶) (۴۳۷) (۴۳۸) (۴۳۹) (۴۴۰) (۴۴۱) (۴۴۲) (۴۴۳) (۴۴۴) (۴۴۵) (۴۴۶) (۴۴۷) (۴۴۸) (۴۴۹) (۴۵۰) (۴۵۱) (۴۵۲) (۴۵۳) (۴۵۴) (۴۵۵) (۴۵۶) (۴۵۷) (۴۵۸) (۴۵۹) (۴۶۰) (۴۶۱) (۴۶۲) (۴۶۳) (۴۶۴) (۴۶۵) (۴۶۶) (۴۶۷) (۴۶۸) (۴۶۹) (۴۷۰) (۴۷۱) (۴۷۲) (۴۷۳) (۴۷۴) (۴۷۵) (۴۷۶) (۴۷۷) (۴۷۸) (۴۷۹) (۴۸۰) (۴۸۱) (۴۸۲) (۴۸۳) (۴۸۴) (۴۸۵) (۴۸۶) (۴۸۷) (۴۸۸) (۴۸۹) (۴۹۰) (۴۹۱) (۴۹۲) (۴۹۳) (۴۹۴) (۴۹۵) (۴۹۶) (۴۹۷) (۴۹۸) (۴۹۹) (۵۰۰) (۵۰۱) (۵۰۲) (۵۰۳) (۵۰۴) (۵۰۵) (۵۰۶) (۵۰۷) (۵۰۸) (۵۰۹) (۵۱۰) (۵۱۱) (۵۱۲) (۵۱۳) (۵۱۴) (۵۱۵) (۵۱۶) (۵۱۷) (۵۱۸) (۵۱۹) (۵۲۰) (۵۲۱) (۵۲۲) (۵۲۳) (۵۲۴) (۵۲۵) (۵۲۶) (۵۲۷) (۵۲۸) (۵۲۹) (۵۳۰) (۵۳۱) (۵۳۲) (۵۳۳) (۵۳۴) (۵۳۵) (۵۳۶) (۵۳۷) (۵۳۸) (۵۳۹) (۵۴۰) (۵۴۱) (۵۴۲) (۵۴۳) (۵۴۴) (۵۴۵) (۵۴۶) (۵۴۷) (۵۴۸) (۵۴۹) (۵۵۰) (۵۵۱) (۵۵۲) (۵۵۳) (۵۵۴) (۵۵۵) (۵۵۶) (۵۵۷) (۵۵۸) (۵۵۹) (۵۶۰) (۵۶۱) (۵۶۲) (۵۶۳) (۵۶۴) (۵۶۵) (۵۶۶) (۵۶۷) (۵۶۸) (۵۶۹) (۵۷۰) (۵۷۱) (۵۷۲) (۵۷۳) (۵۷۴) (۵۷۵) (۵۷۶) (۵۷۷) (۵۷۸) (۵۷۹) (۵۸۰) (۵۸۱) (۵۸۲) (۵۸۳) (۵۸۴) (۵۸۵) (۵۸۶) (۵۸۷) (۵۸۸) (۵۸۹) (۵۹۰) (۵۹۱) (۵۹۲) (۵۹۳) (۵۹۴) (۵۹۵) (۵۹۶) (۵۹۷) (۵۹۸) (۵۹۹) (۶۰۰) (۶۰۱) (۶۰۲) (۶۰۳) (۶۰۴) (۶۰۵) (۶۰۶) (۶۰۷) (۶۰۸) (۶۰۹) (۶۱۰) (۶۱۱) (۶۱۲) (۶۱۳) (۶۱۴) (۶۱۵) (۶۱۶) (۶۱۷) (۶۱۸) (۶۱۹) (۶۲۰) (۶۲۱) (۶۲۲) (۶۲۳) (۶۲۴) (۶۲۵) (۶۲۶) (۶۲۷) (۶۲۸) (۶۲۹) (۶۳۰) (۶۳۱) (۶۳۲) (۶۳۳) (۶۳۴) (۶۳۵) (۶۳۶) (۶۳۷) (۶۳۸) (۶۳۹) (۶۴۰) (۶۴۱) (۶۴۲) (۶۴۳) (۶۴۴) (۶۴۵) (۶۴۶) (۶۴۷) (۶۴۸) (۶۴۹) (۶۵۰) (۶۵۱) (۶۵۲) (۶۵۳) (۶۵۴) (۶۵۵) (۶۵۶) (۶۵۷) (۶۵۸) (۶۵۹) (۶۶۰) (۶۶۱) (۶۶۲) (۶۶۳) (۶۶۴) (۶۶۵) (۶۶۶) (۶۶۷) (۶۶۸) (۶۶۹) (۶۷۰) (۶۷۱) (۶۷۲) (۶۷۳) (۶۷۴) (۶۷۵) (۶۷۶) (۶۷۷) (۶۷۸) (۶۷۹) (۶۸۰) (۶۸۱) (۶۸۲) (۶۸۳) (۶۸۴) (۶۸۵) (۶۸۶) (۶۸۷) (۶۸۸) (۶۸۹) (۶۹۰) (۶۹۱) (۶۹۲) (۶۹۳) (۶۹۴) (۶۹۵) (۶۹۶) (۶۹۷) (۶۹۸) (۶۹۹) (۷۰۰) (۷۰۱) (۷۰۲) (۷۰۳) (۷۰۴) (۷۰۵) (۷۰۶) (۷۰۷) (۷۰۸) (۷۰۹) (۷۱۰) (۷۱۱) (۷۱۲) (۷۱۳) (۷۱۴) (۷۱۵) (۷۱۶) (۷۱۷) (۷۱۸) (۷۱۹) (۷۲۰) (۷۲۱) (۷۲۲) (۷۲۳) (۷۲۴) (۷۲۵) (۷۲۶) (۷۲۷) (۷۲۸) (۷۲۹) (۷۳۰) (۷۳۱) (۷۳۲) (۷۳۳) (۷۳۴) (۷۳۵) (۷۳۶) (۷۳۷) (۷۳۸) (۷۳۹) (۷۴۰) (۷۴۱) (۷۴۲) (۷۴۳) (۷۴۴) (۷۴۵) (۷۴۶) (۷۴۷) (۷۴۸) (۷۴۹) (۷۵۰) (۷۵۱) (۷۵۲) (۷۵۳) (۷۵۴) (۷۵۵) (۷۵۶) (۷۵۷) (۷۵۸) (۷۵۹) (۷۶۰) (۷۶۱) (۷۶۲) (۷۶۳) (۷۶۴) (۷۶۵) (۷۶۶) (۷۶۷) (۷۶۸) (۷۶۹) (۷۷۰) (۷۷۱) (۷۷۲) (۷۷۳) (۷۷۴) (۷۷۵) (۷۷۶) (۷۷۷) (۷۷۸) (۷۷۹) (۷۸۰) (۷۸۱) (۷۸۲) (۷۸۳) (۷۸۴) (۷۸۵) (۷۸۶) (۷۸۷) (۷۸۸) (۷۸۹) (۷۹۰) (۷۹۱) (۷۹۲) (۷۹۳) (۷۹۴) (۷۹۵) (۷۹۶) (۷۹۷) (۷۹۸) (۷۹۹) (۸۰۰) (۸۰۱) (۸۰۲) (۸۰۳) (۸۰۴) (۸۰۵) (۸۰۶) (۸۰۷) (۸۰۸) (۸۰۹) (۸۱۰) (۸۱۱) (۸۱۲) (۸۱۳) (۸۱۴) (۸۱۵) (۸۱۶) (۸۱۷) (۸۱۸) (۸۱۹) (۸۲۰) (۸۲۱) (۸۲۲) (۸۲۳) (۸۲۴) (۸۲۵) (۸۲۶) (۸۲۷) (۸۲۸) (۸۲۹) (۸۳۰) (۸۳۱) (۸۳۲) (۸۳۳) (۸۳۴) (۸۳۵) (۸۳۶) (۸۳۷) (۸۳۸) (۸۳۹) (۸۴۰) (۸۴۱) (۸۴۲) (۸۴۳) (۸۴۴) (۸۴۵) (۸۴۶) (۸۴۷) (۸۴۸) (۸۴۹) (۸۵۰) (۸۵۱) (۸۵۲) (۸۵۳) (۸۵۴) (۸۵۵) (۸۵۶) (۸۵۷) (۸۵۸) (۸۵۹) (۸۶۰) (۸۶۱) (۸۶۲) (۸۶۳) (۸۶۴) (۸۶۵) (۸۶۶) (۸۶۷) (۸۶۸) (۸۶۹) (۸۷۰) (۸۷۱) (۸۷۲) (۸۷۳) (۸۷۴) (۸۷۵) (۸۷۶) (۸۷۷) (۸۷۸) (۸۷۹) (۸۸۰) (۸۸۱) (۸۸۲) (۸۸۳) (۸۸۴) (۸۸۵) (۸۸۶) (۸۸۷) (۸۸۸) (۸۸۹) (۸۹۰) (۸۹۱) (۸۹۲) (۸۹۳) (۸۹۴) (۸۹۵) (۸۹۶) (۸۹۷) (۸۹۸) (۸۹۹) (۹۰۰) (۹۰۱) (۹۰۲) (۹۰۳) (۹۰۴) (۹۰۵) (۹۰۶) (۹۰۷) (۹۰۸) (۹۰۹) (۹۱۰) (۹۱۱) (۹۱۲) (۹۱۳) (۹۱۴) (۹۱۵) (۹۱۶) (۹۱۷) (۹۱۸) (۹۱۹) (۹۲۰) (۹۲۱) (۹۲۲) (۹۲۳) (۹۲۴) (۹۲۵) (۹۲۶) (۹۲۷) (۹۲۸) (۹۲۹) (۹۳۰) (۹۳۱) (۹۳۲) (۹۳۳) (۹۳۴) (۹۳۵) (۹۳۶) (۹۳۷) (۹۳۸) (۹۳۹) (۹۴۰) (۹۴۱) (۹۴۲) (۹۴۳) (۹۴۴) (۹۴۵) (۹۴۶) (۹۴۷) (۹۴۸) (۹۴۹) (۹۵۰) (۹۵۱) (۹۵۲) (۹۵۳) (۹۵۴) (۹۵۵) (۹۵۶) (۹۵۷) (۹۵۸) (۹۵۹) (۹۶۰) (۹۶۱) (۹۶۲) (۹۶۳) (۹۶۴) (۹۶۵) (۹۶۶) (۹۶۷) (۹۶۸) (۹۶۹) (۹۷۰) (۹۷۱) (۹۷۲) (۹۷۳) (۹۷۴) (۹۷۵) (۹۷۶) (۹۷۷) (۹۷۸) (۹۷۹) (۹۸۰) (۹۸۱) (۹۸۲) (۹۸۳) (۹۸۴) (۹۸۵) (۹۸۶) (۹۸۷) (۹۸۸) (۹۸۹) (۹۹۰) (۹۹۱) (۹۹۲) (۹۹۳) (۹۹۴) (۹۹۵) (۹۹۶) (۹۹۷) (۹۹۸) (۹۹۹) (۱۰۰۰)

یکی نغز پولاد زنجیر داشت نهان کرده از جادو آژیر داشت

به بازویش در بسته بد زردهشت به گشتاسپ آورده بود از بهشت

بدان آهن از جان اسفندیار نبردی گمانی به بد روزگار

در مجمل التواریخ والقصص، روایت عجیبی - که حاصل تلفیق روایات ایرانی و سامی

است - درباره راز روینه تنی اسفندیار نقل شده است. بنابر این روایت،

گویند که چشمه رود روان گشت سلیمان را یعنی عین القطر و از آن تماثیلها و

صورتها کردند. پس سلیمان دعا کرد و خدای تعالی جان به تن ایشان اندر کرد

و اسفندیار از ایشان بود؛ که چون گشتاسپ را فرزند نبود، اسفندیار را به پسری

بداشت و از رستم به ترکستان گریخت، تا رستم از پس وی برفت به کشتنش، و

اسفندیار را از ثمر آن رویین تن خواندندی. (ملک الشعراء بهار ۱۳۱۸ ش. : ۳۸)

در روایات ارمنی، اسفندیار «جَنپلی» یا «جَنپولاد» نامیده شده که همان «جان پولاد»

به معنی رویین تن است. (۱)

بر اساس افسانه دیگری که در میان مردم ایران رواج دارد، گشتاسپ به فرمان

زردشت، اسفندیار کودک را به گرمابه بُرد تا آبی را که زردشت در آن، وردی دمیده بود،

بر تن او ریزند که رویین تن گردد؛ ولی کودک برخلاف سفارش زردشت، چشمان خود را

زیر آب می بندد و از این رو همه تن او سخت می گردد، مگر چشمهایش که آب بدان

نرسیده بود. (ابوالقاسم انجوی شیرازی ۱۳۶۳ ش. : ج ۲، ص ۷)

به روایت رساله پهلوی شهرستانهای ایران (بندهای ۸ و ۹)، اسفندیار، شهرستان

«نوازه» (؟) را در بلخ درخشان بنا نهاد و آتش ورجاوند بهرام را بدانجا بنشانید. او نیزه

خوش را در آنجا بُزد و در پیغامی به فرمانروایان همسایه، ایشان را از جنبش نیزه خوش

بیم داد.

از میان متون بازمانده پهلوی، مفصل ترین اخبار درباره کرده های اسفندیار، در

منظومه یادگار زریران آمده است (به ویژه بندهای ۶۱، ۶۷ و ۱۱۴-۱۱۱). این منظومه، داستان جنگی است میان پادشاه ایران، گشتاسپ (که دین زردشتی را پذیرفته بود) و ارجاسپ، پادشاه خیونان (که هم‌چنان از آیین کهن دفاع می‌کرد. چنان‌که جاماسپ، وزیر گشتاسپ، پیشگویی کرده بود، در این جنگ، نخست وزیر - برادر گشتاسپ - و چند تن از نزدیکان او کشته می‌شوند؛ ولی بعد با دلاوری‌های اسفندیار، بستور (پسر زریر) و «گرامی‌گرد» (پسر جاماسپ)، جنگ به سود ایرانیان به پایان می‌رسد و همه سپاه ارجاسپ کشته می‌شوند و خود او به اسارت اسفندیار درمی‌آید. اسفندیار، یک دست و پا و گوش او را می‌برد و چشمی را به آتش می‌سوزاند. سپس وی را سوار بر خر دم‌بریده‌ای به کشور خیونان بازمی‌گرداند تا خیونان را بگوید که در آن جنگ چه رفته است.

اسفندیار در متون فارسی و عربی دوره اسلامی

به روایت فردوسی، اسفندیار - پسر گشتاسپ و کتایون (دختر قیصر روم) - در خردسالی لقب جهان‌پهلوانی گرفت. هنگامی که ارجاسپ - پادشاه تورانی - به ایران لشکر کشید، اسفندیار در رأس بخشی از سپاه ایران از سوی گشتاسپ به رویارویی ارجاسپ شتافت. اسفندیار، پس از آن‌که دریافت عمویش زریر و گرامی‌گرد - پسر جاماسپ - در میدان نبرد کشته شدند، خود به قلب سپاه ایران آمد و گشتاسپ با او پیمان بست که اگر بر تورانیان پیروز شود، اورنگ شاهی را به او خواهد داد. اسفندیار بار دیگر به دشمن تاخت و این بار بیدرفش - کشنده زریر - را از پای درآورد و به سپاه ایران بازگشت. سپس با یاری برخی دیگر از پهلوانان ایرانی، در نبردی دلاورانه، ارجاسپ را شکست و فراری داد. تورانیان به اسفندیار پناه آوردند و دین بهی پذیرفتند و گشتاسپ به عهد خود وفا کرد و دخترش همای را به کشنده بیدرفش - یعنی اسفندیار - به زنی داد؛ نیز سپهداری ایران را با درفش و گنج و سپاه بدو بخشید. ولی به وعده خود مبنی بر

واگذاری اورنگ شاهی به او عمل نکرد و به وی فرمان داد که دین بهی را در نواحی دوردست بگستراند. شاهزاده جوان به روم و هندوستان و جاهای دیگر لشکر کشید و شاهان آن ممالک را به دین بهی آورد. اما در بلخ - تختگاه گشتاسپ - یکی از درباریان او به نام گرزُم، از اسفندیار نزد شاه سخن چینی کرد و چنین نمایاند که اسفندیار سپاه می آراید تا تو را در بند کشد. پس، گشتاسپ، اسفندیار را به بلخ فراخواند و فرمان داد تا او را در دژ گتبدان به زنجیر کشیدند. بعد از این ماجرا، هنگامی که تورانیان دیگر بار به ایران تاختند، لهراسپ - پدر گشتاسپ - را کشتند و خود او را نیز در حصار گرفتند؛ گشتاسپ پس از رایزنی با جاماسپ، بر آن شد تا اسفندیار را از بند برهاند. سپس به او پیغام داد که هرگاه پدر را یاری رساند، اورنگ شاهی را بدو خواهد سپرد. اسفندیار با این که از پیمان شکنی شاه و ستم او به ستوه آمده بود، از بیم نابودی دین بهی، پیشنهاد پدر را پذیرفت. آن گاه، در حالی که آهنگران از گسستن زنجیرهای اسفندیار درمانده شده بودند، او به نیروی خود بندها را گسیخت و جامه رزم پوشید و به سپاه توران تاخت و بسیاری از آنان را از دم تیغ گذراند و گرگسار - سردار دلاور توران - را اسیر کرد. ارجاسپ بار دیگر گریخت و سپاه او به زینهار اسفندیار آمدند. سپس، اسفندیار به فرمان گشتاسپ مأموریت یافت تا خواهرانش را که در «روین دژ» در اسارت ارجاسپ به سر می بردند، از بند برهاند. (شاهنامه، چاپ مسکو ۱۹۷۱-۱۹۶۰م. ج ۶، ص ۱۱۰ به بعد) (۱۰)

لشکرکشی به روین دژ که در شاهنامه به «هفت خان اسفندیار» معروف است، از جنگ های مهم این شاهزاده دلاور به شمار می رود. اسفندیار در رأس ۱۲ هزار سپاهی در حالی که گرگسار را برای راهنمایی همراه خود داشت، از راهی که پر از شیر و گرگ و اژدها و جادو بود، رهسپار روین دژ شد. او، در خان اول دو گرگ را کشت. در خان دوم در نبرد با دو شیر، یکی را به دو نیم کرد و دیگری را سر برید. در خان سوم، در حالی که در صندوقی پنهان شده بود، به کام اژدهایی کوه پیکر رفت و او را بکشت. در خان چهارم، زنجیری را که زردشت بر بازوی او بسته بود، به دور گردن پیرزن جادو فشرد و سپس سر

او را برید و بر درختی بیاویخت. در خان پنجم، با اندیشه چاره‌ساز خود، سیمرغ را کشت. خان ششم و هفتم را گرگسار برای اسفندیار چنین توصیف کرد که نخست به بیابانی خواهد رسید که یک نیزه برف در آنجا خواهد بارید و سپس به بیابانی خشک و سوزان خواهد رسید و پس از آن به روین‌دژ دست خواهد یافت. سرانجام اسفندیار با دلاوری‌های اعجاب‌انگیز و به‌کاربردن شگردهایی، دژ را فراچنگ آورد، سر از تن ارجاسپ جدا کرد و خواهرانش را از بند رها نمود. (شاهنامه، چاپ مسکو ۱۹۷۱-۱۹۶۰م: ج ۶،

ص ۱۶۶ به بعد؛ ثعالبی ۱۹۰۰م: ۳۰۱ به بعد؛ طبری ۱۹۰۱-۱۸۹۰م: ۶۷۹-۶۸۰)

ماجراهای هفت‌خان اسفندیار، گذشته از تفاوت‌هایی در جزئیات، به ماجراهای هفت‌خان رستم نزدیک است. از همین رو، برخی از محققان از جمله کریستن سن (۱۳۵۰ ش: ۲۰۱) و نولدکه (۱۳۵۷ ش: ص ۹۴-۹۵) برآنند که سراسر این قسمت از سرگذشت رستم تقلیدی است از سفرهای جنگی اسفندیار که همه از آن آگاهی داشتند؛ زیرا کتاب مشهوری در ادبیات پهلوی وجود داشت درباره فتح دژ روین به دست اسفندیار و پهلوانی‌های دیگر او که ابن مقفع آن را به عربی برگردانده بود (بنگرید به: سطور قبل، بخش معرفی منابع، بنکش). اما کورت هاینریش هانزن به درستی خاطر نشان می‌سازد که نباید هفت‌خان رستم را تقلیدی از هفت‌خان اسفندیار دانست؛ بلکه هر دو قطعه، هم در مرجع فردوسی وجود داشته است و هم در مرجع ثعالبی (هانزن ۱۳۷۴ ش: ۱۴۲-۱۴۳).

هفت‌خان اسفندیار، آزمون دشوار شاهزاده مجاهدی است برای تشرّف به پایگاه پهلوانی و پادشاهی؛ و از آنجا که رهایی خواهران اسیر مد نظر پهلوان بوده، با آیین ایزدی و ارزش‌های اخلاقی حماسه نیک سازگار است. اسفندیار، مانند رستم، راه پرخطر و کوتاه را به راه دراز و امن ترجیح می‌دهد. هفت‌خان، هفت منزل و گذرگاه است؛ مثل هفت مرتبه آیین مهر و هفت مرحله سیر و سلوک عارقان. عارف در سیر انفس با پیروزی بر دشمنِ نفس، هفت شهر عشق را می‌گردد؛ ولی پهلوان باید جهان ناشناخته و ماجراهای هول‌انگیز را از سر بگذراند و با جسارت با مرگ درآویزد تا به پایگاه پهلوانی

برآید (شاهرخ مسکوب ۱۳۷۴ ش. : ۳۰ به بعد) (۱).
 آخرین کار پهلوانی اسفندیار، نبرد اوست با رستم، فرمانروای سیستان و نام آورترین پهلوان در حماسه منی ایران. خلاصه داستان چنین است: اسفندیار پس از فتح روین دژ، از راه هفت خان به ایران بازگشت و پیروزمندانه به کاخ پدر رفت و نواختها دید. سپس، نزد مادرش سرگند یاد کرد که اگر پدر اورنگ شاهی را به او وانگذارد، بی رضایت او، تاج بر سر خواهد نهاد. گشتاسپ چون از این اندیشه اسفندیار آگاه شد، از جاماسپ و فالگویان لهراسپی خواست تا آینده اسفندیار را بنگرند؛ و جاماسپ پیشگویی کرد که اسفندیار را مرگ در زابلستان به دست رستم، پوردستان است. پس، گشتاسپ به اسفندیار فرمان داد به سیستان سپاه برد و رستم زال را دریند کشد. اسفندیار، هر چند پدر را برای اتخاذ این تصمیم سرزنش کرد و یادآور شد که رستم از زمان منوچهر تا کعباد همواره پشتیبان شهریاران ایران بوده است، به فرمان و رأی پدر سر افگند و راهی سیستان شد.
 اسفندیار در دوراهی گنبدان دژ، چون دید شتر پیشروی کاروان زانو زد، آن را به فال بد گرفت و به کشتن شتر فرمان داد؛ و هنگامی که به کرانه هیرمند رسید، خیمه زد و بهمن پسر خود را نزد رستم فرستاد و او را به سبب کوتاهی در فرمانبرداری از گشتاسپ و لهراسپ سرزنش کرد و از وی خواست تا دست به بند دهد. رستم در پاسخ، اسفندیار را از تندخویی به دور داشت و از او خواست تا به میهمانی وی درآید و قول داد که هنگام بازگشت اسفندیار، با وی به نزد گشتاسپ رود و پوزش خواهی کند. سپس اسفندیار با صد سوار نزد رستم رفت و او را در آغوش گرفت؛ اما چون رستم او را به میهمانی خود فراخواند، پذیرفت و از رستم خواست تا اجازه دهد بر پای او نهند و پیمان بست چون او را نزد گشتاسپ برد، بی درنگ آزادش کند و هنگامی که خود به پادشاهی نشیند، رستم را جهان پهلوانی بخشد. اسفندیار چون با مخالفت رستم روبه رو شد، او را به میهمانی خود دعوت کرد؛ ولی گاه خوردن، رستم را به خوان خویش نخواند. رستم بر او

خشم گرفت و تزد اسفندیار رفت و زبان به ستایش خود گشود. از آن سو، اسفندیار نیز در پاسخ، خرد و خاندانش راستود. آن‌گاه هر دو پهلوان چنگ در چنگ یکدیگر نهادند و نیروی یکدیگر را آزمودند. اسفندیار با رستم از نبرد روز دیگر سخن گفت و رستم با اسفندیار از نیک‌اندیشی و دوستی. اسفندیار چون به سرای خورش بازگشت، برادرش پشوتن او را از نبرد با رستم بازداشت؛ اما اسفندیار سرسختانه بر نبرد پای فشرد. در سپیده دم روز دیگر، دو پهلوان پس از آن‌که پیمان بستند هیچ‌کس از دو سوی فریادرس آنان نباشد، به نبرد دست یازیدند. نخست از نیزه و شمشیر و گرز آغاز کردند و پس از آن‌که از دست بردن به دوال کمر یکدیگر نیز کاری از پیش نبردند، به تیر و کمان دست بردند. تیرهای اسفندیار، تن رستم و رخس را می‌خست؛ ولی تیرهای رستم در پیکر اسفندیار روین تن اثری نداشت. رستم، ناگزیر اسفندیار را رها کرد و به بهانه بیگانه بودن زمان، از او خواست تا فرصتی دهد که درباره بند زدن دست خویش بیندیشد. رستم نزد پدرش زال رفت. زال از سیمرغ یازی خواست و سیمرغ رستم را از این‌که با اسفندیار نبرد کند، نکوهش کرد و گفت که هرکس اسفندیار را بکشد، در این گیتی شوربختی به نصیب می‌برد و در آن جهان رنج و سختی. اما رستم که زندگی را با نام می‌خواست، از سیمرغ خواست تا راز کشتن اسفندیار را بدو بنمایاند. رستم به راهنمایی سیمرغ تیری از چوب درخت گز مرموزی ساخت تا چشم اسفندیار را که روین نبود، آماج آن سازد. روز دیگر در میدان نبرد، تیر رستم بر چشمان اسفندیار فرو شد و او را بیهوش از اسب سرنگون ساخت. اسفندیار پس از آن‌که به هوش آمد و تیر را از چشم خونین خویش بیرون آورد، زبان به اندرز پشوتن و بهمن گشود و از رستم چاره‌گر و سیمرغ سخت شکوه کرد. با این حال، پسرش بهمن را به رستم - که از درد بر شاهزاده نگون‌بخت می‌گریست - سپرد تا او را ساز رزم و آیین بزم آموزد. چون خبر کشته شدن اسفندیار به گشتاسپ رسید، در سوگ پسر جوان نشست و بزرگان ایران او را سخت سرزنش کردند. ایرانیان سالی را در سوگ اسفندیار نشستند. (شاهنامه، چاپ مسکو ۱۹۷۱-۱۹۶۰ م. : ج ۶، ص

ص ۲۱۶ به بعد؛ ثعالبی ۱۹۰۰ م. : ۳۴۱ به بعد)

روایات موجود از داستان رستم و اسفندیار را می‌توان به دو دسته عمده تقسیم کرد: دسته اول، روایات موجود در شاهنامه فردوسی، غرر اخبار ثعالبی و تاریخ طبری؛ روایت فردوسی از داستان رستم و اسفندیار به روایت ثعالبی بسیار نزدیک است؛ منتها فردوسی، داستان را با تصویرپردازی‌ها و فضاسازی‌های دلکش آراسته، اما ثعالبی آن را مختصر کرده است. چنان‌که پیشتر گفته شد، مأخذ هر دو کتاب یادشده، شاهنامه مفقود ابومنصوری بوده است. هرچند از سرچشمه اصلی این داستان در کتاب اخیر آگاهی دقیقی در دست نیست، این نکته را باید خاطر نشان ساخت که منشأ آن به تحریرهای پهلوانی خدای‌نامه دوره ساسانی برمی‌گردد، نه تحریرهای دینی یا شاهی (۱۲). چون در این داستان، چیرگی روایات حماسی سیستان بر افسانه شاهان کیانی نیک هویدا است، رستم - پهلوان سیستان - برای دفاع از حیثیت پهلوانی، از فرمان شاه خودخواه و نیرنگ‌باز سر می‌پیچد و دست به بند شاهزاده دین‌گستر ولی جاه‌طلب و حق‌ناشناس نمی‌دهد و او را می‌کشد.

راوی این داستان در تاریخ طبری، هشام بن محمد کلبی (در گذشت: ۲۶۰ ه. ق.) است که هرچند کتابی از او در تاریخ ایران ذکر نشده است، ابن ندیم می‌گوید (ابن ندیم ۱۸۷۲ م. : ۲۴۴-۲۴۵): شخصی به نام جبلة بن سالم - که آثار پهلوی به ویژه کتاب مستقلی درباره جنگ رستم و اسفندیار را به عربی ترجمه کرده - کاتب هشام بوده است. بنابراین، شاید بتوان سرچشمه اخبار هشام را همان ترجمه عربی جبلة بن سالم از داستان پهلوی رستم و اسفندیار انگاشت (نولدکه ۱۳۵۸ ش. : ۲۳-۲۲ و ۷۱۶-۷۱۷) که باز هم مانند مأخذ شاهنامه و غرر اخبار، روایت بدین‌گونه پرداخته شده است که رستم به کشتن اسفندیار ناگزیر می‌شود؛ و گشتاسپ است که از سر حسادت، شاهزاده جوان را به دام مرگ می‌کشاند. دسته دوم، روایات منقول در کتاب نهاية الارب فی اخبار الفرس والعرب و اخبار الطوال دینوری: داستان رستم و اسفندیار در کتاب نهاية الارب به نقل از ابن مقفع چنین است:

آن‌گاه که گشتاسپ به زردشت می‌گردد، رستم - فرمانروای سیستان - بدان سبب که پادشاه، دین آبا و اجدادی را ترک گفته است، از فرمان او سر می‌پیچد. سپس گشتاسپ، پسرش اسفندیار را به تبرد با رستم به سیستان گسیل می‌کند. نخست اسفندیار در تبردی با رستم، بدن او را آماج پیکان‌های خویش قرار می‌دهد؛ آن‌گاه رستم با کاهنی به مشورت می‌نشیند و کاهن به او می‌گوید: «اسفندیار را خواهی کشت؛ اما بعد از او بسیاری نخواهی زیست». رستم به توصیه کاهن، پیکانی از چوب گز بساخت و با آن اسفندیار را بکشت و یک‌چند بعد، روزی به صید بیرون رفته بود که با اسب به چاهی درافتاد و جان به جان آفرین سپرد. (محمدتقی دانش‌پژوه ۱۳۷۵ ش. : ۸۵-۸۲).

خلاصه همین روایت در اخبار الطوال دینوری نیز آمده است (دینوری ۱۹۶۰ م. : ۲۵-۲۶) (۱۴). در این روایت، رستم، دژ دینی معرفی شده است که اسفندیار نوآیین را با آن‌همه پیشینه مبارزه، در راه گسترش دیانت زردشتی می‌کشد. از این رو، سرچشمه این روایت را می‌توان منبعث از تحریرهای دینی خدای نامه دانست که در آن بر انگیزه‌های دینی جنگ رستم و اسفندیار تأکید شده بود. افزون بر این دو دسته روایت، روایت سومی نیز در تاریخ سیستان وجود دارد که تلفیقی است از دو دسته روایت پیش‌گفته شده. بنا بر این گزارش:

پیکار که میان رستم و اسفندیار افتاد، سبب آن بود که چون زردشت بیرون آمد و دین مژدیسنان آورد، رستم آن را منکر شد و نپذیرفت و بدان سبب از پادشاه گشتاسپ سر کشید و هرگز ملازمت تخت نکرد و چون گشتاسپ را جاماسپ گفته بود که مرگ اسفندیار بر دست رستم خواهد بود و گشتاسپ از اسفندیار ترس داشت، او را به جنگ رستم فرستاد، تا کشته شد. (ملک الشعراء بهار ۱۳۱۴ ش. : ۳۳-۳۴)

درباره علل و انگیزه‌های جنگ رستم و اسفندیار، نظریه‌های گوناگونی ارائه شده

است. سیروس شمیسا بر آن است که جنگ این دو، نبردی است دینی میان شاهزاده‌ای که دیانت زردشتی را پذیرفته بود و در راه آن جهاد می‌کرد، و پهلوان نامداری که همچنان بر آیین کهن مهرپرستی اصرار می‌ورزید و به دین جدید اعتنایی نداشت. آقای شمیسا غالب عناصر داستان - مانند سیمرخ، درخت گز، آب رَز (آبی که رستم پیکان را در آن فرو بُرد) - را به سود مهری بودن رستم تأویل می‌کند؛ تا آنجا که معتقد است مراد از «بند» در این داستان، همان «گُستی» است که زردشتیان بر کمر می‌بندند و اسفندیار از رستم به اصرار می‌خواهد که گُستی را به کمر ببندد، یعنی دیانت زردشتی را بپذیرد (سیروس شمیسا ۱۳۷۶ ش. ۱۱۷: به بعد). من در جایی دیگر در نقد کتاب آقای شمیسا، با ارائه شواهد و قراین گوناگونی نشان داده‌ام که برای هیچ‌یک از تأویل‌ها و تفسیرهای او سند و دلیل استواری وجود ندارد (ابوالفضل خطیبی ۱۳۷۶ ش. ۱۶۲ - ۱۵۵). در اینجا فقط چند نکته را یادآور می‌شوم: اولاً تا آنجا که به شواهد عینی و تاریخی و باستان‌شناسی می‌توان استناد کرد، در شرق، از کناره‌های دجله و فرات به این سو تا سرزمین هند، اثری از مهرپرستی آن‌گونه که در اروپا رواج داشته است، دیده نمی‌شود. ثانیاً، ابیاتی از فردوسی که آقای شمیسا برای زردشتی بودن اسفندیار و مهری بودن رستم به آنها استناد می‌کند، بر دینداری اسفندیار گواه است تا کفر رستم. ثالثاً، دقیقی طوسی (شاهنامه چاپ مسکو ۱۹۷۱-۱۹۶۰ م. ج ۶، ص ۱۳۲، بیت‌های ۹۸۷-۹۸۰) در ابیاتی تصریح کرده که رستم پیش از جنگ با اسفندیار، دیانت زردشتی را پذیرفته و گُستی بسته بود. رابعاً اگر رستم دشمن دیانت زردشتی می‌بود، دست کم در اوستا و متون دینی پهلوی در گروه دشمنان این دین نامی از این دژدین مجاهدکش به میان می‌آمد. بنابراین، ماهیت دینی جنگ رستم و اسفندیار، تنها به یکی از تحریرهای خدای‌نامه دوره ساسانی بازمی‌گردد؛ یعنی به تحریر دینی که ساخته و پرداخته دستگاه موبدان زردشتی بوده است و دلیلی در دست نیست که این تحریر، کهن‌تر از تحریری باشد که شاهنامه فردوسی از آن سرچشمه گرفته است.

دیک دیویس (۱۹۹۲ م. : ۷-۲۱۶) - از محققان معاصر امریکایی - بر آن است که رستم نه مهری بوده است، نه زردشتی؛ بلکه این پهلوان سکایی، در مقابل اسفندیار زردشتی، اعتقادات کهن آنیمیزی (روح‌باوری) داشته است، چرا که باشندگان جادویی و ماورای طبیعی مثل سیمرغ حامی اویند (حال آن‌که اسفندیار در هفت‌خان، سیمرغی را می‌کشد) و نیز خود را با عناصری از طبیعت چون باد و آتش و خورشید توصیف می‌کند. اما در اینجا این نکته مهم را باید یادآور شوم که این توصیف‌ها و تصویرپردازی‌ها، تراوش‌های ذهنی خود شاعر برای بیان کرده‌های پهلوان است و بعید می‌نماید که این توصیف‌ها در اصل روایت بوده باشد.

گروهی دیگر از شاهنامه‌پژوهان، قهرمانان اصلی داستان - یعنی رستم و اسفندیار - را نه در دو جبهه کفر و دین، بلکه در دو جبهه حق و باطل قرار می‌دهند. بیشتر آنان بر آنند که رستم فرمانده اردوی حق و اسفندیار در رأس اردوی باطل جای گرفته‌اند. مهدی قریب (۱۳۷۰ ش. : ۱۴۶)، از دید نقد ادبی و کاوش در مفهوم تراژدی، به این نتیجه می‌رسد که داستان رستم و اسفندیار، تراژدی نیست؛ نبردی است که خط تمییز حق و باطل در آن کاملاً مشخص است. این محقق، اسفندیار را مردی کوردل و شیفته قدرت و پادشاهی می‌نامد که آلت دست پادشاهی ستمکار است. باقر پرهام (۱۳۷۳ ش. : ص ۱۲۱، یادداشت ۵) نیز بر آن است که شخصیت اسفندیار به کلی منفی است؛ اما به نظر اسلامی ندوشن (۱۳۵۶ ش. : ۱۲۱)، رستم قهرمان دفاع از خوبی است و اسفندیار قهرمان دین بهی.

از میان شاهنامه‌شناسان ایرانی، جلال خالقی مطلق (۱۳۷۴ ش. : ۶۴ به بعد)، شیوه منطقی‌تری را در تجزیه و تحلیل داستان دنبال می‌کند. او به درستی بر جنبه تراژیک داستان تأکید دارد و بر آن است که در ماجرای میان رستم و اسفندیار، درگیری، ناشی از تضاد بین وظیفه فرمانبرداری و اعتقاد به نظام حاکم در اسفندیار و حفظ حیثیت پهلوانی و آزادی در رستم است. بعد تراژیک زندگی اسفندیار در این است که می‌خواهد در عین رعایت وظیفه مقدس فرمانبرداری از شاه، حق پهلوانی چون رستم را نیز ضایع نکرده

باشد. رستم هم برای اسفندیار همان ارج و اهمیت ویژه‌ای را قائل است که اسفندیار برای او. ولی سرانجام این دو به نبردی دست می‌یازند که پیروزی آن ننگ و بدنامی است. با وقوع فاجعه، توازنی که از آغاز داستان در حقانیت‌ها وجود داشت، به هم می‌خورد؛ یعنی یکی از دو پهلوان (اسفندیار) سهم حقانیت دیگری (رستم) را به بهای جانش می‌خرد و دیگری سهمش را در ازای زندگی خود می‌فروشد.

گورجی کویاجی - از ایران‌شناسان پارسی هند - معتقد است که شخصیت اسفندیار در شاهنامه با شخصیت آشیل در منظومه ایلیاد هومر، همانندی‌های چشم‌گیری دارد. هر دو پهلوان، الگوی جوانی، برازندگی، تهوری بی نظیر و مرگی نابهنگام و مقدرند. سرنوشت، افزارهای مرگ هر دو را پیشاپیش آماده کرده است: تیرگزر رستم برای اسفندیار و تیر پاریس برای آشیل. هر دو پهلوان روین‌تن‌اند، ولی یک نقطه آسیب‌پذیر در تن دارند: چشم‌های اسفندیار و پاشنه‌های آشیل. هر دو پهلوان، پدر پیری در خانه دارند و مادری دلسوز که بیهوده بدو هشدار می‌دهد و او را از گام‌نهادن در راه سرنوشت برحذر می‌دارد. (جهانگیر گورجی کویاجی ۱۳۷۱ ش: ۲۰۲)

سال‌ها بعد از کویاجی، زنده‌یاد مهرداد بهار، همانندی‌هایی را که این دانشمند پارسی‌متذکر شده بود، به فرضیه‌ای مبدل کرد که بنا بر آن، داستان رستم و اسفندیار را ایرانیان از یونانیان و از ایلیاد و اُدیسه اخذ کرده‌اند (مهرداد بهار ۱۳۵۲ ش: ۶۱). به گفته بهار، شخصیت‌های دو داستان به نحو عجیبی با یکدیگر هماهنگی دارند؛ مثلاً آگاممتون با گشتاسپ، آشیل با اسفندیار، هکتور با رستم، و پاریس با زال. بهار حدس می‌زند که برای ساختن داستان رستم و اسفندیار، کلاً از طرح داستان ایلیاد هومر که از آغاز شکل‌گیری دولت یونانی بلخ در شرق ایران رواج یافته بود، استفاده شده است. به عقیده بهار، حتی آن گروه از داستان‌های شاهنامه نیز که جنبه تراژیک دارند، تحت تأثیر همین فرهنگ یونانی ساخته شده‌اند؛ زیرا برای ساختن سوگنامه یا تراژدی در ایران باستان، سابقه‌ای فرهنگی نبوده است. بنابراین، بهار علاوه بر داستان رستم و اسفندیار، حتی

داستان‌های رستم و سهراب، سیاوش و سودابه، و سیاوش و افراسیاب را نیز متأثر از فرهنگ یونانی فرض می‌کند (مهرداد بهار ۱۳۷۳ش. : ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۵۵ - ۱۵۶). اما محمود امیدسالار در مقاله‌ای به درستی نشان داده است که فرضیه تأثیر ادب حماسی یونان و به‌طور مشخص ایلیاد و ادیسه هومر بر داستان‌های پهلوانی ایران، بر هیچ مدرک و سندی که جنبه علمی یا منطقی داشته باشد، استوار نیست (محمود امید سالار ۱۳۷۷ش. : ۷۳۹). تمامی متخصصان ادب یونان باستان، در کلیه شروحنی که بر حماسه‌های هومر نوشته‌اند، هم‌داستان‌اند که نه تنها صفت روین‌تنی آشیل در هیچ‌یک از این دو حماسه هومر ذکر نشده، بلکه صحنه مرگ او هم، گذشته از اشارات تلویحی، نه در ایلیاد توصیف شده است، نه در ادیسه. روایت روین‌تنی آشیل، روایتی است جدید، و حتی روایتی که بنابر آن آشیل را در رودخانه استیکس^۱ فرو بردند و روین‌تن شد، از قرن اول بعد از میلاد - یعنی حدود ۹۰۰ سال پس از دوران هومر - قدیم‌تر نیست. متخصصان اروپایی ادبیات یونان باستان بر این نکته تأکید دارند که روایت روین‌تنی آشیل، در اصل از فرهنگ قوم سکاهای قومی ایرانی هستند و با سیستان و داستان‌های مربوط به رستم کاملاً مرتبط‌اند، وارد ادب یونان باستان شده است (۱۵). امیدسالار به درستی نشان داده است که شباهت‌های دیگری نیز که کویاجی و مهرداد بهار بین ایلیاد و ادیسه از یک سو و داستان رستم و اسفندیار از سوی دیگر مطرح کرده‌اند، چیزی جز خیالبافی نیست (محمود امیدسالار ۱۳۷۷ش. : ۷۴۱-۷۳۹).

افزون بر فردوسی که حماسه‌های پرشور اسفندیار را جاودان ساخته است، برخی دیگر از شاعران متقدم فارسی‌گوی از جمله جمال‌الدین ازهری (۱۶)، عمادالدین قزوینی (۱۷) و خاقانی (۱۳۱۸ش. : ۱۳۲، ۱۴۸، ۱۸۰ و ۲۴۳) (۱۸) نیز در ابیاتی به داستان رستم و اسفندیار و خستن چشم اسفندیار و دلاوری‌ها و هفت‌خان این شاهزاده نظر داشته‌اند. به علاوه، در سنت عرفانی ایران و متون عرفانی فارسی که شاهنامه منبع اصلی

آن برای شناخت حکمت ایران باستان بوده است، اسفندیار جایگاه نمایانی دارد. شهاب‌الدین سهروردی - عارف نامدار سده ششم هجری قمری - در رساله فارسی عقل سرخ، در تعبیری از داستان مرگ اسفندیار در رویارویی با رستم از زبان پیر چنین می‌گوید:

...چنان بود که رستم از اسفندیار عاجز آمد و از خستگی سوی خانه رفت. پدرش زال پیش سیمرغ تضرع‌ها کرد. و در سیمرغ آن خاصیت است که اگر آینه‌ای یا مثل آن برابر سیمرغ بدارند، هر دیده که در آن آینه نگیرد، خیره شود. زال، جوشنی از آهن بساخت چنان که جمله مصقول بود و در رستم پوشانید؛ و خود مصقول بر سرش نهاد و آینه‌های مصقول بر اسبش بست. آنگاه رستم را از برابر سیمرغ در میدان فرستاد. اسفندیار را لازم بود در پیش رستم آمدن؛ چون نزدیک رسید، پرتو سیمرغ بر جوشن و آینه افتاد. از جوشن و آینه، عکس بر دیده اسفندیار آمد، چشمش خیره شد... از اسب درافتاد و به دست رستم هلاک شد. پنداری آن دو پاره‌گز که حکایت کنند، دو پسر سیمرغ بود. (سیدحسین نصر ۱۳۷۳ ش. ج ۳، ص ۲۳۳-۲۳۴).

به نظر هانری گربن، در این گفتار سهروردی، حماسه پهلوانی شاهنامه به حماسه عرفانی تبدیل می‌شود؛ و در داستان رستم و اسفندیار، زال رمزمایه سقوط روان، و اسفندیار - قهرمان دین زردشتی - رمزمایه عروج روان و رسیدنش به رهایی است. گربن می‌افزاید: از زاویه دیدی که سهروردی می‌نگرد، آن کس که از یاری سیمرغ بهره‌مند شده، کسی غیر از زال و رستم، یعنی اسفندیار جوان است که زندگانی او پس از نبرد قهرمانانه در دیداری شکوهمند با سیمرغ پایان می‌یابد. اسفندیار به ظاهر نابود شده، اما در معنای عرفانی کلمه، از قید زندگانی این جهانی رسته است تا به جهان حقیقی بپیوندد؛ و برخلاف آنچه در دید ظاهر می‌بینیم، سیمرغ نمی‌گذارد که اسفندیار نابود شود و درحقیقت آن کس که نابود می‌شود، رستم است. (هانری گربن ۱۹۷۱ م. ج ۲، ص ۲ -

(۲۴۱)(۱۹).

نکته جالب در تأویل و تعبیر سهروردی از داستان رستم و اسفندیار این است که بنابر تعبیر او، صفات منفی از کارنامه اسفندیار به تمامی زدوده و شاهزاده جوان به جایگاه حقیقی اش در سنت زردشتی نزدیک می شود. سهروردی در تقابل آشکار با سیر داستان در شاهنامه که ساخته و پرداخته حماسه پردازان سکایی است و در آن با رستم همدلی شده است، پایان داستان را به سود اسفندیار تأویل می کند و مرگ او را چنان به تصویر می کشد که گویی عارفی رستگار از عالم خاکی به جهان باقی شتافته است.

نتیجه

چنان که ملاحظه شد، سیما و شخصیت اسفندیار از متون اوستایی و پهلری تا شاهنامه فردوسی به طرز شگفت‌انگیزی دگرگون شده است و درکِ علل و انگیزه‌های این تحول جز از طریق تجزیه و تحلیل ساختار روایی شاهنامه میسر نمی شود. ترضیح بیشتر آنکه، در شاهنامه فردوسی، روایت‌های گوناگون در قالبی منسجم با یکدیگر درآمیخته‌اند که از آن میان به ویژه می توان دو سلسله روایت‌ها را از یکدیگر به خوبی باز شناخت: یکی، روایت‌های کهن شاهان اساطیری ایران (پشدادیان و کیانیان) که در اوستا و متون زردشتی دوره میانه دیده می شود؛ و دیگری، افسانه‌های اقوام سکایی، اقوامی که در اواخر قرن دوم میلادی به ناحیه‌ای که بعداً به نام آنان سگستان یا سیستان نامیده شد، مهاجرت کرده بودند (احمد تفضلی ۱۳۷۶ ش. : ۲۷۲). در شاهنامه فردوسی، پیوند روایت‌های افسانه‌ای پهلوانان سیستان با روایت‌های شاهان، با ورود سام - نیای رستم - به دربار منوچهر - پادشاه کیانی - آغاز می شود. از این زمان تا پایان دوره کیانی، روایت‌های سیستان به تدریج افسانه شاهان کیانی را کم رنگ می کند، از رنگ و جلا می اندازد و واپس می راند (کورت هاینریش هانزن ۱۳۷۴ ش. : ۴-۶). اینک، از این منظر به کارنامه اسفندیار و دیگر شخصیت‌های پیرامون او نظر کوتاهی می افکنیم. متن اوستایی

به رغم گفتاری ستایش آمیز از اسفندیار، به پهلوانی های او اشاره ندارد. در متون دینی زردشتی دوره میانه، دلاوری های نمایان او، فقط در واپسین جنگ میان گشتاسپ کیانی و ارجاسپ تورانی بازتاب یافته است. ولی در پاره ای منابع فارسی و عربی متأخرتر، به ویژه شاهنامه، کارنامه اسفندیار پر است از پهلوانی های شگفت انگیز، خاصه کارزارهای مختلف در راه گسترش دین زردشتی. نکته مهم اینجاست که بسیاری از کرده های نمایانی که در شاهنامه فردوسی به اسفندیار منسوب است، در اوستا به گشتاسپ و برادرش زریر نسبت داده شده است؛ به عنوان مثال، در شاهنامه فردوسی، اسفندیار است که با ارجاسپ و آندریمان می رزمند و آن دو را می کشد، ولی در اوستا، به جای اسفندیار، همزمان این دو تورانی کسی نیست جز گشتاسپ و برادرش زریر (آبان یشت، بندهای ۱۰۹-۱۱۰ و ۱۱۲-۱۱۳). بنابراین، بسیاری از دلاوری های گشتاسپ و زریر در اوستا، در دوران بعدی که حماسه ملی شکل می گیرد، به کارنامه اسفندیار منتقل می شود. در عین حال، این شاهزاده جوان در حماسه ملی از برخی صفات منفی چون جاه طلبی و حق ناشناسی نیز برخوردار می شود. در حماسه ملی، تغییرات مهم دیگری نیز رخ می دهد؛ از جمله: گشتاسپ اوستا در مقام بزرگ ترین شاه کیانی حامی دین زردشتی و مجاهدی عالی مقام، در حماسه ملی (به ویژه شاهنامه) تا حد پادشاهی جاه طلب، کوردل، حسود و پیمان شکن سقوط می کند؛ پادشاهی که برای حفظ تاج و تخت خود، حتی حاضر شد پسرش اسفندیار را به قربانگاه گسیل کند. بدین سان، در جریان تلفیق روایات پهلوانی سکاها (خاندان رستم) با روایات اساطیری شاهان، چهره های برجسته روایات اساطیری دگرگون می شود تا حماسه ملی به سود پهلوانان حماسه ملی سیستان شکل بگیرد. تلفیق این دو سلسله روایات، از دوره اشکانی آغاز شد و در دوره ساسانی شکل نهایی یافت و تا آنجا که به اسفندیار مربوط است، در شکل نهایی حماسه ملی، این شاهزاده جوان و پدرش گشتاسپ - نامدارترین پادشاه کیانی - در سنت زردشتی، از مقام و جایگاه رفیع خود تنزل یافته اند تا راه برای استقرار پهلوان

محبوب قوم سکا، یعنی رستم، در کانون حماسه ملی هموار شود؛ و بدین سان در حماسه ملی، با رویارویی این یل سیستانی از یک سو و شاهزاده دین گستر کیانی از سوی دیگر، داستانی شکل می گیرد که به گفته تئودور نولدکه (۱۳۵۷ ش. : ۱۱۵)، «عمیق ترین کشمکش روانی بین دو پهلوان در همه شاهنامه و یکی از عمیق ترین نمونه های آن در همه حماسه های ملی جهان است».

پادداشت ها

۱. شکند گمانیگ وزار (Škand gumānīg wizār) - به معنی «گزارش گمان شکن» یا «شرح از میان برنده شک و تردید» - به قلم مردان فرخ - پسر اورمزد داد - تألیف شده و وجرکرد دینی (Wjarkard ī dēnīg) - به معنی «فتوای دینی» - به میدیوماه - پسر عموی زردشت - منسوب است. روایت مربوط به زندگانی اسطوره ای زردشت، منقول در متن پهلوی وجرکرد دینی - که حاوی روایتی از رویننه تنی اسفندیار نیز هست - به قلم ژاله آموزگار و احمد تفضلی به فارسی ترجمه شده که در این مقاله از ترجمه ایشان استفاده شده است. بنگرید به: آموزگار - تفضلی (۱۳۷۰ ش.).
۲. درخت آسوریک، منظره مفاخره آمیزی است میان بز و نخل که به زبان پارتی یا پهلوی اشکانی سروده شده، ولی اکنون به زبان پهلوی کتابی در دست است. بنگرید به: یحیی ماهیار نوابی (۱۳۴۶ ش.).
۳. این رساله کوچک، تنها اثری است به زبان پهلوی که موضوع آن منحصرأ جغرافیای تاریخی شهرها است. نگاه کنید به: احمد تفضلی (۱۳۶۸ ش. : ج ۲، ص ص ۳۴۹-۳۳۲).
۴. مارکوآرت - ایران شناس نامی - «بنکش» را تصحیف «پیکار» می داند؛ به نقل از: آرتور کریستن سن (۱۳۵۰ ش. : ۱۴۳).
۵. نام این کتاب پهلوی در نسخه های مختلف مروج الذهب به صورت های «التسکین»، «تبکتین» و جز آن تصحیف شده است. کریستن سن (۱۳۵۰ ش. : ۲۰۴-۲۰۳)، صورت «سکیسران» (=

- سران قوم سَک، سران سیستانیان، سران سیستان) را که تصحیح باریبه دومنار - مصحح فرانسوی کتاب - است، درست می‌داند؛ اما به نظر ذبیح‌الله صفا (۱۳۶۳ ش. : ۴۶-۴۵)، این نام در اصل کتاب، کلمه‌ای نظیر سکسین، سکزین (سگزیان) یا سکسیکین (سگسیک یا سگزیگ پهلوی، یعنی سیستانی) بوده است.
۶. فقط می‌توانیم بگوییم که کتاب بنکش در زمره منابع مؤلفان شاهنامه ابو منصور نبوده است؛ چه، به روایت مسعودی (۱۸۹۴ م. : ۴۳)، کتاب یادشده حاوی اخباری بوده است درباره کشته شدن رستم به دست بهمن، پسر اسفندیار؛ حال آن‌که در شاهنامه فردوسی و غرر اخبار ثعالبی، رستم نه به دست بهمن، بلکه به نیرنگ نابرداری اش شهادت کشته می‌شود.
۷. این منظومه، به نام زردشت بهرام پژدو - شاعر زردشتی قرن هفتم ه. ق. - به چاپ رسیده است؛ ولی رمپیس با دلایل قانع‌کننده‌ای به این نتیجه می‌رسد که این کتاب اثری است از سال‌های پیش از ۳۴۷ یزدگردی و احتمالاً بین سال‌های ۹۷۰ تا ۹۷۸ م. نوشته شده و سراینده آن شخصی است به نام کیکاووس پسر کیخسرو؛ و زردشت بهرام فقط آن را رونویسی کرده است. بنگرید به: Chr. Rempis 1968: 337 - 42.
۸. در شاهنامه فردوسی، از چهار پسر اسفندیار سخن رفته است: بهمن، مهرنوش، نوش‌آذر و آذرافروز طوس. مقایسه این نام‌ها با نام‌های پسران اسفندیار در بندهشن، نشان می‌دهد که برخی از آنها در شاهنامه سخت تصحیف شده است؛ و هومن به بهمن، آذرتیش به نوش‌آذر و مهرتیش به مهرنوش تبدیل شده‌اند. بهمن، معروف‌ترین پسر اسفندیار است که بعد از گشتاسپ به پادشاهی رسید. نوش‌آذر و مهرنوش در جنگ رستم و اسفندیار، به دست زواره - برادر رستم - و فرامرز - پسر او - کشته شدند. ولی از پسر چهارم - یعنی آذرافروز طوس که نام او در بندهشن نیامده - در شاهنامه فقط یک بار سخن به میان آمده است.
۹. برای این روایت، بنگرید به: جلال خالقی مطلق ۱۳۷۲ ش. : ۲۸۴.
۱۰. بسنجید با: ثعالبی ۱۹۰۰ م. : ۲۶۲ به بعد؛ نیز نگاه کنید به: شرح کوتاهی از این ماجرا در طبری ۱۹۰۱-۱۸۹۰ م. : ج ۱، صص ۶۷۹-۶۷۲.

۱۱. بسنجید با: الگا ام. دیویدسن ۱۹۹۴ م. ۱۵۷-۱۵۶. الگا ام. دیویدسن، ضبط واژه «خوان» - به معنی «سفره» و «بزم» - را بر ضبط «خان» - به معنی «منزل» - ترجیح می‌دهد و تنها بر اساس تشابه آوایی این دو واژه، بزم و رزم پهلوان را یکی می‌انگارد.
۱۲. دربارهٔ تحریرهای مختلف خدای‌نامه (= کتاب شاهان)، به ویژه بنگرید به: ع. ش. شهبازی: ۲۰۹-۲۰۰. شهبازی در این مقاله محققانه، بر اساس قطعات بازمانده از ترجمه‌های عربی و فارسی خدای‌نامه، تحریرهای آن را به سه دسته «دینی»، «شاهی» و «پهلوانی» تقسیم می‌کند. به گفتهٔ او، در تحریر اخیر است که بر دستاوردهای خاندان‌های بزرگ ایران شهر ارج نهاده شده است. همچنین بنگرید به: ابوالفضل خطیبی، پاییز ۱۳۷۳ - بهار ۱۳۷۴: ۱۳۳-۱۴۵، به ویژه ص ۱۴۲.
۱۳. نیز بنگرید به: ترجمهٔ قدیم فارسی همین کتاب در رضا انزابی نژاد و یحیی کلاتری ۱۳۷۳ ش. ۳۳-۳۴.
۱۴. نیز بنگرید به: گردیزی ۱۳۶۳ ش. ۵۳.
۱۵. برای خلاصهٔ آرای هومرشناسان در این باره، بنگرید به: جوناتان برگس ۱۹۹۵ م. ج ۱۴، شماره ۲، صص ۲۱۷-۲۴۳. برخی از این آرا در همان مقاله امیدسالار (۱۳۷۲ ش. ۷۴۱-۷۴۲) نقل شده است.
۱۶. جمال‌الدین ازهری، چشم آسیب‌پذیر اسفندیار را در ابیاتی چنین تلمیح کرده است:
 رستم صفت چو قهر تو افگند ناگهان بر ظلم و فتنه از قِبَل روزگار چشم
 این را به دشته کرد چو سهراب چاک‌دل و آن را به تیر خست چو اسفندیار چشم
 برای ابیات بالا بنگرید به: محمد عوفی ۱۳۶۱ ش. ج ۱، ص ۲۰۷.
۱۷. یاد زیال تو کرد چرخ چو کردند دست در کمر یکدیگر رستم و اسفندیار
 نگاه کنید به محمد عوفی ۱۳۶۱ ش. ج ۲، ص ۲۶۱.
۱۸. و جاهای دیگر؛ مثلاً در دو بیت زیر، خاقانی، هفت‌خان اسفندیار را چنین تلمیح کرده است:
 یا مگر اسفندیارم کان عروسان را همه از دژ رویین به سوی هفت‌خوان آورده‌ام

اسفندیار این دژ رو بین منم به شرط هر هفته هفت خوانش به تنها برآورم
 ۱۹. برای آرای کربن، بنگرید به: باقر پرهام ۱۳۷۳ش. : ۱۱۷-۱۱۵. ۲۸۲۱. بهار و تابستان ۱۳۷۳.

کتابنامه

فارسی:

ابن ندیم. ۱۸۷۲ م. الفهرست. به کوشش فلو گیل. لایپزیک.

ابن هشام. ۱۳۵۵ ه. ق. السیرة النبویه. به کوشش مصطفی السقاء، ابراهیم الیاری و عبدالحفیظ شبلی. ج ۱. قاهره.

اسلامی ندوشن، محمدعلی. ۱۳۵۶ ش. داستان داستانها (رستم و اسفندیار). تهران.

امیدسالار، محمود. زمستان ۱۳۷۷. «اسفندیار و آشیل»، ایران شناسی، سال دهم.

انجوی شیرازی، ابوالقاسم. ۱۳۶۳ ش. فردوسی نامه. ج ۲. تهران.

انزابی نژاد، رضا و کلانتری، یحیی (به کوشش). ۱۳۷۳ش. تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب والعجم. مشهد.

بهار، مهرداد. ۱۳۵۲ش. اساطیر ایران. تهران.

_____ (گزارنده). ۱۳۶۹ش. بندهشن. تهران.

_____ ۱۳۷۳ش. جستاری در فرهنگ ایران. تهران.

بهار، ملک الشعرا (به کوشش). ۱۳۱۴ش. تاریخ سیستان. تهران.

_____ (به کوشش). ۱۳۱۸ش. مجمل التواریخ والقصص. تهران.

پرهام، باقر. ۱۳۷۳ش. «میانی نقد خرد سیاسی در ایران»، با نگاه فردوسی. تهران.

تفضلی، احمد. ۱۳۷۷ش. تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام. به کوشش ژاله آموزگار. تهران.

_____ (مترجم). ۱۳۶۸ش. «شهرستانهای ایران»، شهرهای ایران، به کوشش محمدیوسف

کیانی، ج ۲، تهران.

تفضلی، احمد و آموزگار، ژاله. ۱۳۷۰ش. زندگانی اسطوره‌ای زردشت. تهران.

- ثعالبی. ۱۹۰۰م. غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم. به کوشش زوتنبرگ. پاریس.
- جاحظ، عمر بن بحر. ۱۳۸۴ هـ. ق. / ۱۹۶۵م. رسائل. به کوشش محمد هارون. ج ۲. قاهره.
- خاقانی. ۱۳۱۸ش. دیوان. به کوشش ضیاءالدین سجادی. تهران.
- خالقی مطلق، جلال. ۱۳۷۲ش. «بیر بیان»، گل رنجهای کهن (مجموعه مقالات درباره شاهنامه)، تهران.
- _____ ۱۳۷۴ش. «عناصر درام در برخی داستانهای شاهنامه»، تن پهلوان و روان خردمند، به کوشش شاهرخ مسکوب، تهران.
- خطیبی، ابوالفضل. تابستان ۱۳۷۶ش. «روایتی دیگر از داستان رستم و اسفندیار»، نامه فرهنگستان، س ۳، ش ۲ (شماره مسلسل ۱۰)، صص ۱۶۲-۱۵۵.
- _____ پاییز ۱۳۷۳- بهار ۱۳۷۴. «راوی و روایت مرگ جهان پهلوان در شاهنامه»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلّم (یادنامه روانشاد دکتر عباس زریاب)، دوره جدید، س ۲، ش ۶، ۷ و ۸، صص ۱۴۵-۱۳۳.
- دانش پژوه، محمد تقی (به کوشش). ۱۳۷۵ش. نهاية الارب فی اخبار الفرس والعرب. تهران.
- دبیرسیاقی، محمد (به کوشش). ۱۳۴۸ش. زراتشت نامه. تهران.
- دقیقی طوسی. ۱۹۷۱-۱۹۶۰م. «گشتاسپ نامه»، شاهنامه فردوسی، زیر نظر برتلس و دیگران. ج ۶، چاپ مسکو.
- دینوری. ۱۹۶۰م. اخبار الطوال. به کوشش عبدالمنعم عامر و جمال الدین شیال. قاهره.
- شمیسا، سیروس. ۱۳۷۶ش. طرح اصلی داستان رستم و اسفندیار. تهران.
- صفا، ذبیح الله. ۱۳۶۳ش. حماسه سرایی در ایران. تهران.
- طبری، محمد بن جریر. ۱۹۰۱-۱۸۹۰م. تاریخ الرسل والملوک. به کوشش یان دوخویه. لیدن.
- عوفی، محمد. ۱۳۶۱ش. لباب الالباب. به کوشش ادوارد براون و محمد قزوینی، ج ۱. تهران.
- فردوسی. ۱۹۷۱-۱۹۶۰م. شاهنامه. زیر نظر برتلس و دیگران، چاپ مسکو.
- فردوشی، بهرام (به کوشش). ۱۳۵۶ش. یشت ها، گزارش ابراهیم پرداوود، تهران.

- قریب، مهدی. ۱۳۷۰ ش. یادنامه آیین بزرگداشت آغاز دومین هزاره سرایش شاهنامه، اصفهان.
- کریستین سن، آرتور. ۱۳۵۰ ش. کیانیان. ترجمه ذبیح‌الله صفا. تهران.
- گورجی کویاجی، جهانگیر. ۱۳۷۱ ش. پژوهشهایی در شاهنامه. ترجمه جلیل دوستخواه. اصفهان.
- گردیزی. ۱۳۶۳ ش. زین‌الخبار. به کوشش عبدالحمی حبیبی. تهران.
- ماهیار نوابی، یحیی (آوانویسی و ترجمه فارسی). ۱۳۴۶ ش. درخت آسوریک. تهران.
- _____، یحیی (آوانویسی و ترجمه فارسی). ۱۳۴۶ ش. یادگار زریران، تهران.
- مسعودی. ۱۸۹۴ م. التنبیه والاشراف. به کوشش یان دوخویه. لیدن.
- _____ . ۱۹۱۷ م. مروج الذهب. به کوشش باریه دومنار. ج ۲، پاریس.
- مسکوب، شاهرخ. ۱۳۷۴ ش. «بخت و کار پهلوان در آزمون هفت‌خان»، تن پهلوان و روان خردمند، به کوشش شاهرخ مسکوب، تهران.
- نصر، سیدحسین (به کوشش). ۱۳۷۳ ش. مجموعه مصنفات شیخ اشراق. تهران.
- نولدکه، تئودور. ۱۳۵۸ ش. تاریخ ایرانیان و عربها. ترجمه عباس زریاب خویی. تهران.
- _____ . ۱۳۵۷ ش. حماسه ملی ایران. ترجمه بزرگ علوی. تهران.
- هانزن، کورت هاینریش. ۱۳۷۴ ش. شاهنامه فردوسی، ساختار و قالب. ترجمه کیکاووس جهانداری. تهران.

ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

معاونت معاونین در رتال جامع علوم انسانی

لاتین:

- Antia, E. K. 1909. *Pāzend Texts*. Bombay. Bartholomae, C. 1961. *Altiranisches Wörterbuch*. Berlin.
- Burgess, Jonathan. 1995. "Achilles Heel: The Death of Achilles in Ancient Myth", *Classical Antiquity*, Vol. 14, No. 2, pp. 217-243.
- Corbin, H. 1971. *En Islam Iranian*, Gallimard. Paris.
- Davidson, Olga M. 1994. *Poet and Hero in the Persian Book of King*. Ithaca

- and London.
- Davis, Dick. 1992. *Epic and Sedition: The Case of Ferdowsi's Shāhnāme*. Fayetteville.
- Rempis, Chr. 1968. "Qui est L'auteur de zartusht-Nāme?" *Mélanges d'Orientalisme Offerts a Henri Massé*, Téhéra, pp. 337-342.
- Shahbazi, A. Sh. "On the Xwadāy nāmag", Papers in Honour of Prof. Ehsan Yarshater, *Acta Iranica* 30, Leiden, pp. 200-229.



رساله جامع علوم انسانی